

شاخصه‌های جدید و منطبق با عقاید و نظرات مربوط به دنیای کهن.

در این خصوص می‌توان مباحثی را، بیش و کم با تعبیر و تفسیری که همواره هر نقطه عطفی ایجاب می‌کند، ادامه داد؛ و این به هر حال نشان دهنده فعلیت داشتن چنان نقطه عطفی است. دستاورد تاریخی را، با سایه روشنهایی که دارد، نمی‌توان انکار کرد. دریانوردان پرتغالی و اسپانیایی اقیانوسها را به جستجوی انسان جهانشمول در نور دیدند و سرزمینهای ناشناخته را پشت سر گذاشتند؛ گرچه ممکن است در پی انگیزه‌های مذهبیه که به سرگردانیهای جانفرسای انجامید، اندیشه ترویج مسیحیت را هم در سر می‌پرورانده‌اند.

در بین شارحان متأخر، بعضی سعی کرده‌اند کشفیات را بر مبنای دوری و نزدیکیشان با تمدن، مورد بررسی قرار دهند. با توجه به این نظر، سموتان تودورف کشف امریکا از جانب کلمب را تنها کشفی می‌داند که در آن «دست یافتن به دیگری» می‌تواند به مثابه اصل و کل قلمداد شود. به گفته تودورف «در کشف قاره‌های دیگر و انسانهای دیگر به واقع چیزی یا احساسی که اساساً عجیب و غریب باشد وجود ندارد؛ اروپاییها هیچ وقت از وجود سرزمین آفریقا یا هند یا حتی چین غافل نبوده‌اند.»

#### سرشت این جستجو

بنا به گفته وی‌تورینو ماگالیش گودینو، تاریخ‌نگار پرتغالی، واقعیت این است که «در تمدنهای بومی امریکایی هیچ عنصری که ریشه اروپایی یا آفریقایی داشته باشد دیده نمی‌شود»، و نیز «عیناً امریکاهم تا قرن پانزدهم در تمدن اروپا

## در جستجوی دیگری

نوشته ژوزه آگوستو سائبرا



### دریانوردان پرتغالی و اسپانیایی به جستجوی انسان جهانشمول اقیانوسها را در نور دیدند و سرزمینهای ناشناخته را پشت سر گذاشتند.

به رغم اینکه جهان کنونی ما به صورت قاره درآمده و حتی سمت و سوی بین سیاره‌ای پیدا کرده، هنوز به دشواری می‌توانیم به اهمیت و عظمت کار کسانی پی ببریم که طی این پنج قرن، از بر و بحر گذشتند و تن به خطر دادند و به قاره‌هایی دیگر و مردمان و تمدنهای دیگر رسیدند به قول کاموئس در کتاب لوزیاد «دنیاهاى نوینی بر دنیای ما افزودند.»

در اینجا حرف بر سر این نیست که چنان رویدادی را کشف قلمداد کنیم یا دستاوردی بدانیم که از سر اتفاق حاصل شده؛ مهم حرکت و عملی است که انجام شده، حرکتی به قصد کاوش و جستجویی برای شناختن دیگری؛ حرکتی مضاعف، با نمودی مردم شناسانه و فرهنگی — گیرم در قالب اروپایی — برای غنا بخشیدن به ارزشها و

در صفحه مقابل، سنگ خورشید را مشاهده می‌کنید که ۳۴۵ متر ارتفاع و ۲۴ تن وزن دارد، و در عین حال به «تقویم آرتک» هم نامیده می‌شود. (مکزیکو، اوائل قرن شانزدهم).

بالا، هرنان کورتس، به کمک یک سرخپوست از غرق شدن در دریا نجات می‌یابد. «دستنوشته‌های آزکاتلان» روی کاغذ پوستی، متعلق به اواخر قرن شانزدهم.

یا قاره سیاه کوچکترین سهمی نداشته است». گودینو ضمناً یادآور می‌شود که «مردم آمریکا - و همچنین نحوه زندگی آمریکایی - از طریق اقیانوس آرام با تمدنهای شرقی دور پیوند داشتند؛ غالباً مناسباتی و حتی مهاجرت‌هایی هم بین این دو نقطه جهان وجود داشته و عوامل فرهنگی از اطراف و اکناف جهان به شرق و غرب سفر می‌کرده‌اند». در عین حال می‌دانیم که هیچ تمدنی هم کاملاً منزوی یا بکر نمی‌تواند باشد؛ در هیچ زمان و مکانی هیچ جزیره یا جزایری در اینجا و آنجای کره زمین چنین نبوده است. کشتش به تغییر هویت «دیگری»، که همواره در هر انکشافی نهفته است، نهایتاً با هویت توده‌ها و نیز با تمدنشان تغییر کرده است. بنابراین، کشف دیگری هم مطرح است که در واقع کشف (یا کشف مجدد) خویشتن است. در این خصوص شاید سخن پُل ریکور بیشتر وافی به مقصود باشد که گفته است: هدف در اصل، «خویشتن را در دیگری» جستن است.<sup>۲</sup>

به همین دلیل «دوگونگی آمریکایی - سرخپوستی» یا به معنای دیگر قائل بودن به دو منشأ، به زعم کلودلوی استروس «خشت اولی است برای قبول دیگری. این موضوع در مورد سرخپوستان، در اولین برخوردها با سفیدها به نحو چشمگیری جلوه گر می‌شود. گرچه انگیزه سفیدها ممکن است متفاوت بوده باشد». به خوبی مشهود است که این نظر از جهانی با دورنمای فکری تسوتان تودورف همسو نیست؛ به جستجوی دیگری بودن، بیشتر در خور بسویهاست تا اسپانیاییها. معهذاً کلمب در نوشته‌های سال ۱۴۹۲ خود هدف از کشف قاره آمریکا را چنین ذکر کرده است: «هدفم این است که حتی المقدور بینم و کشف کنم...». با این حال، به گفته رژیس دیره، دریانورد اسپانیایی فتوحات خود را مروه قديسان و کتاب مقدس (تورات) بوده است: «ما فراموش کرده‌ایم که «اکتشافات بزرگ» از چشم معاصران بازیابی و کشف دوباره چیزهایی محسوب می‌شد که در خاطردها نهان بود و مواد بایگانیها را تأیید می‌کرد».<sup>۳</sup>

آنچه ذکر شد نمونه‌ای است از تفسیر و تعبیرهایی درباره «برخورد دو قاره» که امسال پانصدمین سالگرد آن را برگزار می‌کنند. علاوه بر اسپانیاییها و پرتغالیها، و با توجه به وجود قاره‌های دیگر، تفسیر و تعبیرهای دیگری هم با قصد و غرضهای پنهان و آشکار و با صلاحدید پاپ الکساندر ششم صورت گرفته است.

### به سوی تمدنی جهانشمول

به طور مسلم می‌توان گفت که اسپانیاییها و پرتغالیها در جریان اکتشاف هیچ رفتار مشابهی نداشته‌اند. اسپانیاییها در واقع همیشه برای تثبیت فرهنگ خاص خود اصرار می‌ورزیده‌اند، حال آنکه پرتغالیها در خصوص تبادل فرهنگی و مدنی توجه نشان می‌داده‌اند. لهجه‌های کریول مصداق عینی تبادل مدنی است و نمونه‌های آن در افریقا، برزیل و آسیا مشاهده می‌شود. انعطاف‌پذیری خود زبان پرتغالی نیز به این فرایند آمیزش فرهنگها و زبانها کمک کرد؛ زبانهای به اصطلاح پایامنتو زبان مشترکی بود که در سواحل اقیانوس اطلس و اقیانوس هند و اقیانوس آرام با آن تکلم می‌کردند. خایمه کورتسائو، مورخ مشهور، در بررسی جامعی پیرامون اکتشافات پرتغالیها خاطر نشان کرده است که «با کشف اقیانوسها و با دسترسی به دانشی که امکان گذر از اقیانوسها را امکان‌پذیر کرده، پرتغالیها نه تنها تمدن اروپایی را به قوی‌ترین ابزار جهت سلطه بر کره زمین مجهز کردند، بلکه راه وحدت بشری را هموار کردند» و سرانجام «نخستین گام برای ایجاد تمدنی جهانشمول برداشته شد».<sup>۴</sup>

تمدن جهانشمول - به گفته رنه ماهو و لئوپولد سدار سنگور «تمدن همگانی» - در واقع محصول جستجوی بزرگی بود برای یافتن «خویشتن در دیگری» جستجویی که به کشف «دنیاهاى تازه» انجامید. فرنادو پسوناً این موضوع را به گونه‌ای دیگر بیان کرده است: مهم‌تر از هر کشفی «اندیشه کشف» است.

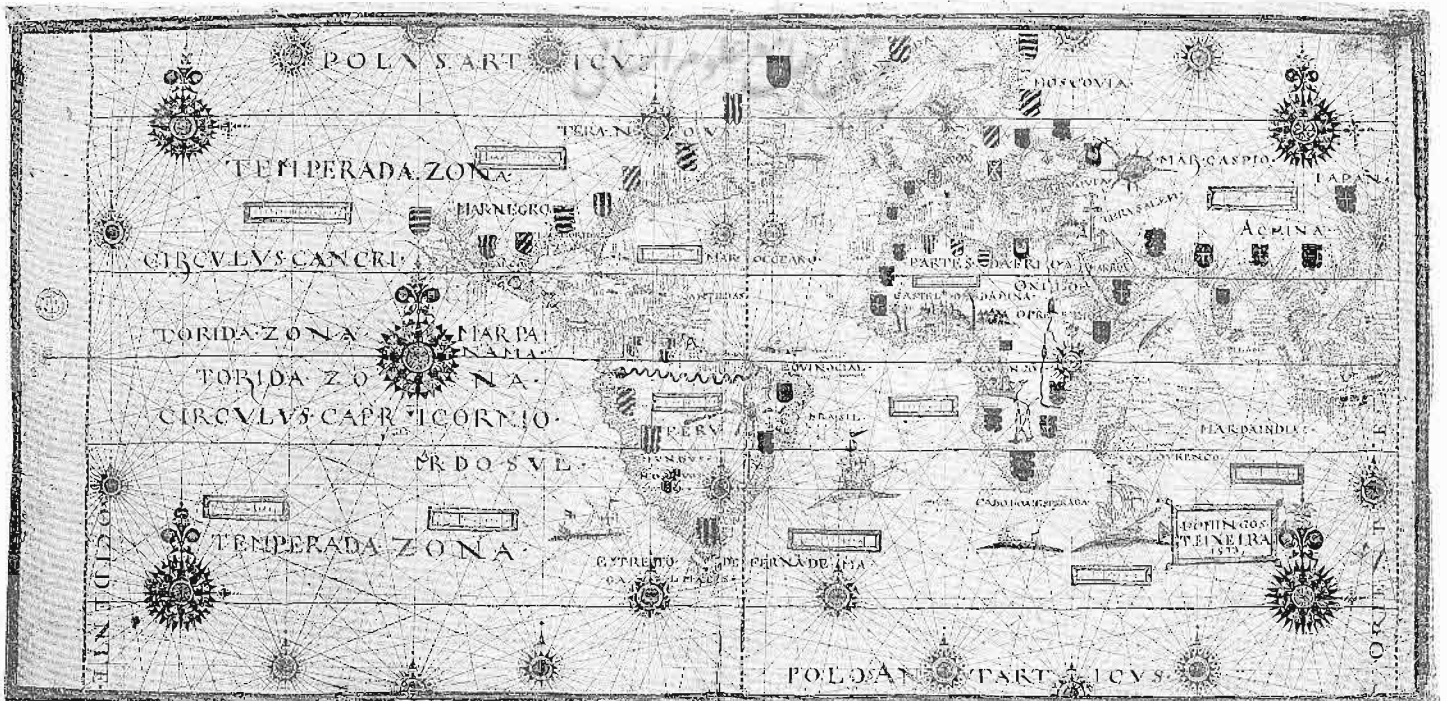
۱. تسوتان تودورف، فتح آمریکا - موضوعی درباره «دیگری»، پاریس ۱۹۸۲.
۲. ویستورینو ماگالیش گودینو، کشفیات قرن پانزده و شانزده، تحولی در افکار، پاریس ۱۹۹۰.
۳. پُل ریکور، خویشتن به مثابه دیگری، پاریس ۱۹۹۱.
۴. کلودلوی استروس، تاریخچه یوزیلنگ، پاریس ۱۹۹۱.
۵. رژیس دیره، کریستف کلمب، سیاح سپید دم، پاریس ۱۹۹۱.
۶. خایمه کورتسائو، تجارب پرتغالیها در تاریخ تمدن، لیبون ۱۹۸۳.

### روزه آگوستو سائرا،

شاعر و مقاله‌نویس پرتغالی، مدرس تئوری ادبیات پرتغال در دانشگاه پورتو، پرتغال، وکیل و وزیر سابق و نماینده فعلی کشور پرتغال در سازمان یونسکو.

نقشه دریانوردی دومینگوس تکسیرا (۱۵۷۳) خط سیر دریایی را در تقسیم‌بندی جهانی و بر اساس معاهده توردسیلاس (۱۴۹۴) نشان می‌دهد. سرزمینهای کشف شده در غرب جزایر آسور و جزایر دماغه سبز با نشان سلطنتی اسپانیا مشخص شده است - سواحل از جزایر مزبور به پرتغال تعلق دارد.

سکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



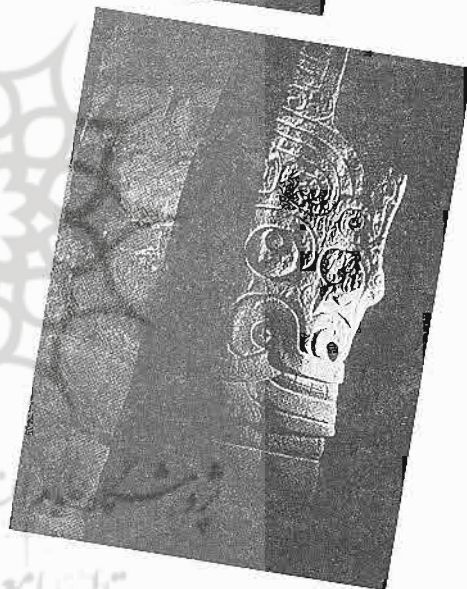
# آمریکای پیش از کلمب



## نخستین ساکنان

بدهی است که این مردمان نتوانند پهنه گشوده آمریکا را زیر سلطه خود بگیرند. با این وصف، به نظر می‌رسد برخی از این مردم توانسته‌اند فواصل عظیمی را پیمایند. بعضی از گروه‌های مهاجر قبایل تویی - گوارانی هزاران کیلومتر فاصله میان حوضه پارانا - پاراگوئه و حوضه آمازون را طی کردند. مهاجرتها و دادوستد بر اثر وجود رودخانه‌ها و دریاچه‌ها - شاهره‌هایی طبیعی که شبکه جاده‌های امپراتوریهای بزرگ در مقابلشان کوزه‌راه‌هایی بیشتر نبودند - تسهیل می‌شد. اما تسلط بر مکان بیش از هر چیز به تعداد مردم و پویایی جوامعشان بستگی داشت. امپراتوری اینکا، در اوج قدرت خود، در حدود ۴۰۰۰ کیلومتر از شمال به جنوب بین اقیانوس آرام تا کوه‌های آند امتداد داشت. حدود ۲۰ تا ۲۵ میلیون نفر در جلگه مرکزی مکزیک می‌زیستند که بین ۱۰ تا ۱۲ میلیون نفر از اتباع امپراتوری اینکا بودند. شاید حدود ۶ تا ۸ میلیون نفر هم در جزایر کارائیب، که بعداً به ایسپانیولا (هاییتی و دومینیکن) مبدل گردید و احتمالاً ۱/۵ میلیون نفر گوارانی، در پاراگوئه بزرگ می‌زیستند. بنابراین، آمریکای سرخپوستان حدود ۶۰ تا ۸۰ میلیون ساکن داشت.

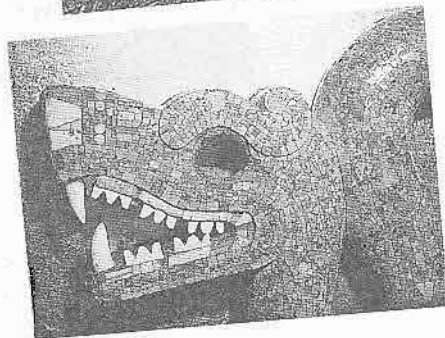
قاره آمریکا سکونتگاه هزاران گروه از بومیانی بود که به ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ زبان مختلف تکلم می‌کردند. این مردم در مناطق فرهنگی پهناوری پراکنده بودند که اکوسیستم‌های گوناگون و سازمان‌های اجتماعی متفاوتی داشت. چگونه ممکن بود در زمین - توددایی به این عظمت که طول منتهایه شمالی تا جنوبی آن ۱۶،۰۰۰ کیلومتر است - یعنی فاصله‌ای تقریباً دو برابر دوردست‌ترین نقاط خاور دور تا سواحل اروپایی اقیانوس اطلس - وضعی غیر از این حاکم باشد. میان مردم شکارچی، ماهیگیر و گردآورنده‌ای که در بیابانهای یخزده آلاسکا می‌زیستند و مردم جلگه نشین یک طرف قاره یا میان همناهای آنان که در تیرادل فوئه گو زندگی می‌کردند و پامپانشینان آرزانتین، در طرف دیگر قاره، هیچ‌گونه رابطه مستقیمی وجود نداشت. اما این گروه‌های پراکنده مستقل مدام در حرکت بودند. آنان حاملان غنای معنوی بودند که تا حدود زیادی سادگی ظاهری فرهنگ مادیشان را متعادل می‌کرد و چنان مهارت فنی‌ای از خود نشان می‌دادند که به نحوی خارق‌العاده اجازه‌شان می‌داد از اکوسیستم‌هایی که در آنها می‌زیستند به بهترین وجه بهره‌برداری کنند.



از پایین در جهت عقربه ساعت:  
 ۱. حجاری در سنگ یکپارچه از جنس گرانیت، معروف به لانترون یا «تصویر بزرگ» فرهنگ جاوین (پرو، ۶۰۰ - ۱۲۰۰ ق. م.)  
 ۲. بیکره کوچکی از خشت، مربوط به اواخر دوره چوررا (اکوادور، ۵۰۰ - ۱۸۰۰ ق. م.)  
 ۳. ماسک یشمی اولمک (مکزیک، ۱۰۰ - ۱۵۰۰ ق. م.)  
 ۴. بیکره کوچک زرین که قسمت بالایی یک ظرف را تشکیل می‌دهد. فرهنگ کیمبایا (کلمبیا، ۵۰۰ م - ۲۰۰ ق. م.)

متن حاضر برگرفته از کتاب  
 «اوضاع جهان در ۱۴۹۲»  
 (L'Etat du monde en 1492)  
 است که گی مارتینیر و  
 کنسولوارالا ویرایش  
 کرده‌اند.  
 (Editions de la Decouverte  
 /Sociedad estatal para la  
 ejecucion de programas de l  
 Quinto centenario, 1992)

# آمریکای پیش از کلمب.



## امپراتوری آزتکها

بافت فرهنگی جلگه مکزیک محصول اقوامی است که متعاقب هم از دوره پیش کلاسیک، در حدود ۱۸۰۰ سال پیش از میلاد، تا زمان آزتکها در این سرزمین اقامت گزیده‌اند. نخستین نشانه مهم تکامل، بنای شهر توتی اوآکان در شمال شرقی این جلگه است، شهری که در قرون اولیه میلادی شاهد ظهور یکی از برجسته‌ترین تمدنهای امریکای مرکزی است. بین

بالا: سرخوستان تائوآ، با لباسها و تزیینات آزتکها، در جشن نوتردام، گوادلوب (مکزیک)، وسط: مار دو سر، از جنس موزائیکهای فیروزه‌ای مربوط به تمدن آزتک (۱۵۲۱-۱۳۲۵). پایین: خیابان مردگان و هرم خورشید در توتی اوآکان، شمال شرقی مکزیکوسیتی (۷۰۰-۳۰۰ م.)

۲۰۰ تا ۱۰۰ سال قبل از میلاد، ساکنان توتی اوآکان اهرام پرايهت خورشید و ماه را در «خیابان مردگان» این شهر بر پا کردند. در اطراف این بناهای هندسی بی‌پیرایه، مرکزی آیینی و بزرگترین شهر امریکای میانه آن عصر بنا گردید. مردم توتی اوآکان تقویم و سیستم اعداد داشتند و نوعی خط هیروگلیف را به کار می‌بردند. ستارگان را رصد می‌کردند و نتایج آن را در تعیین سمت بناهای یادمانی و پیشگویی و فالگیری به کار می‌بستند. مفاهیم برنامه‌ریزی، سازماندهی سکونتگاههای شهری، و مهندسی شهرسازی را درمی‌یافتند. از خواص بسیاری از گیاهان و فواید طبی آنها آگاه بودند. هنر این مردم، به ویژه معماری، یکره‌سازی نیم برجسته، نقاشی دیواری و کاشی‌کاری، سبک مشخصه‌ای داشت که متین و سنگین و در عین حال بسیار گویا و سرشار از نماد بود. آنها کویتزاکواتل، افعی پردار را پرستش می‌کردند و آفرینش‌شناسی شان بر فرهنگهای بعدی تأثیر بسزایی گذاشت.

سپس دوران اضمحلال فرا رسید. چنین می‌نماید که بین سائهای ۶۵۰ و ۷۰۰، این شهر غارت و ویران شده است. در حدود ۷۲۶، گروههایی از مردم از محلی ناشناخته به نام تاموآنجان به این جلگه وارد شدند و در ۷۵۱ برای بزرگداشت فرا رسیدن پنجمین خورشید در این شهر مقدس مراسمی برگزار کردند. این تاریخ سرآغاز دوره جدیدی است: دوره تونکها. از دوره تونکها،

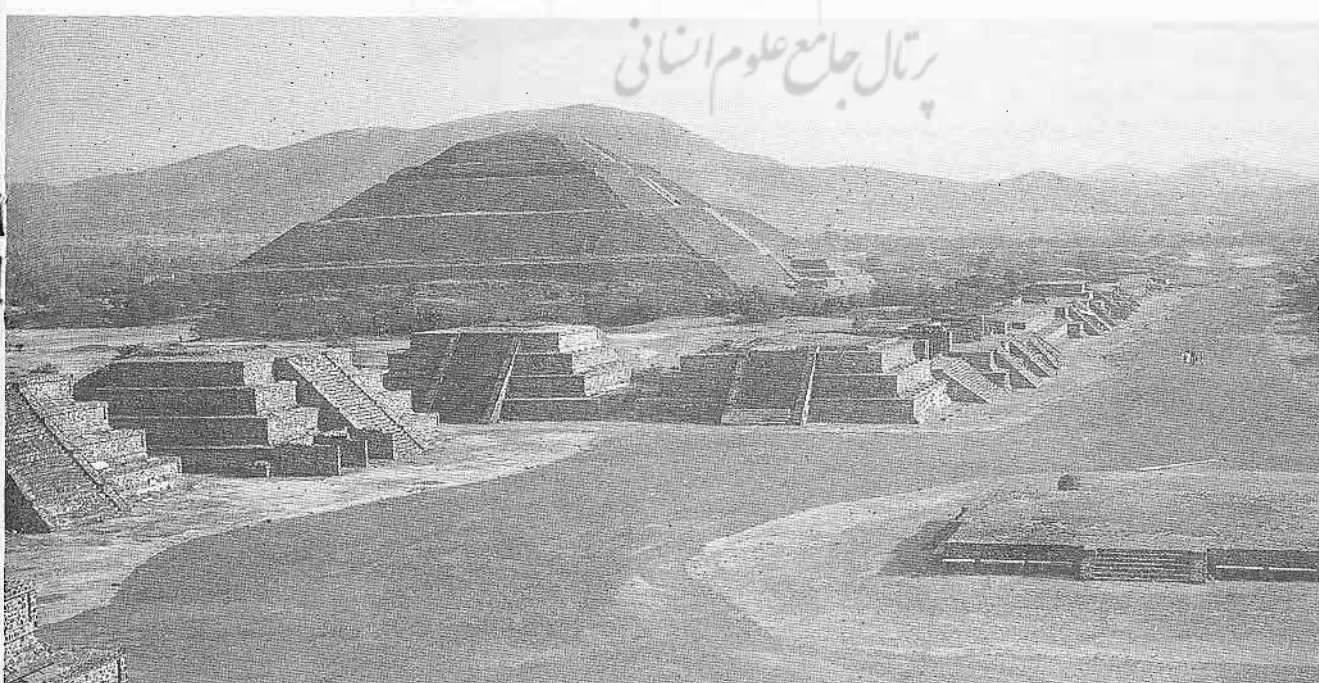
که در فاصله سالهای ۷۵۲ و ۱۲۰۰ به اوج شکوفایی خود رسید، در قرون بعد همچون عصر افسانه‌ای صلح و آرامش، فراوانی و توسعه هنرها، صنایع دستی و علوم یاد می‌شد.

آزتکها می‌شناسند، پس از سرگردانیهای طولانی از منطقه‌ای به نام آزنلان یا «جایگاه حواصینها» به جزیره‌ای واقع در دریاچه دره مرکزی مکزیک کوچ کردند. در ۱۳۲۵، به فرمان ایزد قبیله‌ای خود، هویتزیولو-پوچتلی، شهر توجتیتلان را بنا کردند، شهری که بعدها اعتبار یافت و شکوه آن چشمان هر کسی را که بدان نظر می‌انداخت خیره می‌کرد.

این قبیله بیابانگرد سلطه خود را بر حمانه بر همسایگان بسط داد. قلمرو نفوذ آن، منطقه مرکزی و شرقی مکزیک کنونی را شامل می‌شد و در خلیج مکزیک و سواحل اقیانوس آرام نیز پایگاههایی داشت. اما در درون مرزهای خود هنوز با مقاومتی مواجه بود و خصومت اقوامی که در این محدوده به سر می‌بردند، به خصوص مردم استان تلاکسکالای فعلی، نقش تعیین‌کننده‌ای در فتح مکزیک توسط اسپانیاییها داشت.

امپراتوری آزتکها، یا کونهوآمکسیکا، بر اتحادسه‌گانه میان توجتیتلان، تکسکوکو و تاکویا استوار بود. در اواخر قرن پانزدهم این امپراتوری بر حدود ۳۸ ایالت فرمانروایی می‌کرد که وسعت آن به

پروژه‌سکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی



حدود نیم میلیون کیلومتر مربع، یعنی یک چهارم وسعت مکزیک امروز، می‌رسید. ناخواه زبان مشترک این مردم بود و در مراسم مذهبی نیز آیینهای مشترکی داشتند.

هنگام ورود اسپانیاییها، جمعیت مکزیک مرکزی را از ۴/۵ میلیون تا ۲۵/۲ میلیون نفر تخمین زده‌اند. این ارقام در مورد شهر توجتیتلان بین ۷۲,۰۰۰ و ۳۰۰,۰۰۰ نفر است. امپراتوری پهنآوری که آرتکها از جزیره کوچک خود بر آن فرمانروایی می‌کردند بسیار سازمان یافته بود. اقوام تابع امپراتوری به صورت مواد غذایی، پوشاک و اشیای قیمتی خراج می‌پرداختند و از راه دریاچه یا جاده سنگفرش به مقامات شهر تقدیم می‌کردند. هزاران نفر در بازارهای بزرگ شهر، که انواع محصولات در آن به وفور یافت می‌شد، جمع می‌آمدند. حق مالکیت بر اموال تضمین شده بود و کاهنان و جنگاوران در میان طبقات و اقشار دیگر از موقعیتی ممتاز برخوردار بودند.

آرتکها هر آنچه را که ساکنان توتنی اوآکان و توتکها ساخته و پرداخته بودند به درجه بالاتری از تکامل ارتقا دادند: سیستم تقویم و محاسبات نجومی، فنون مهندسی و برنامه‌ریزی شهری، آموزش، تهیه و تعبیر و تفسیر کتب تاریخی و شعایر، کیهان‌شناسی و مذهب، روشهای

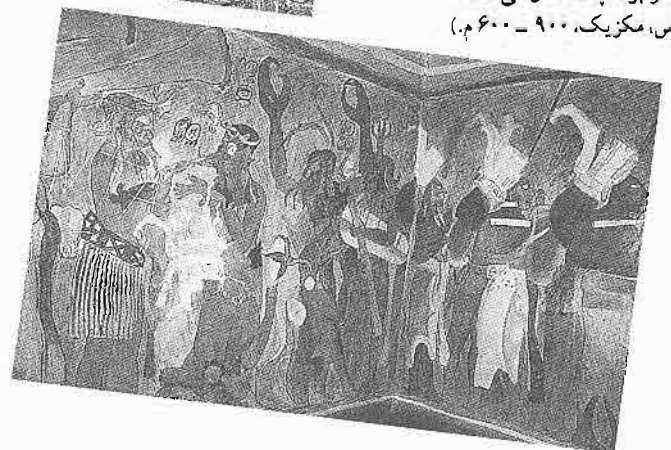
مال‌بینی، هنرها و صنایع دستی، اما جامعه آرتک در تمام سطوح تحت نفوذ مذهبی بود که به از راه رسیدن «مسیح» موعود اعتقاد داشت و همین اعتقاد زمینه و بهانه‌ای برای فتح اسپانیاییها و نیز توجیهی برای قربانی کردن انسانها بود: آرتکها خون این قربانیان را برای تغذیه خورشید لازم می‌دانستند. خوزه لوئیس مارتینس

جلوه‌هایی از هنر مایایها:

بالا: معبد ساحر در اوکسمال، بر فراز هرمی عظیم قرار دارد. دوره کلاسیک (استان یوکاتان مکزیک، ۹۰۰ - ۶۰۰ م.)

وسط: سر غول آسانی یکی از خدایان مایایها (کوبان، هندوراس، قرن هشتم م.)

پایین: جزیی از یک نقاشی دیواری که دسته‌ای از نوازندگان را در معبدی در بونامپاک نشان می‌دهد (چیاپاس، مکزیک، ۹۰۰ - ۶۰۰ م.)



## امپراتوری مایا:

### دولت - شهرهای درحال زوال

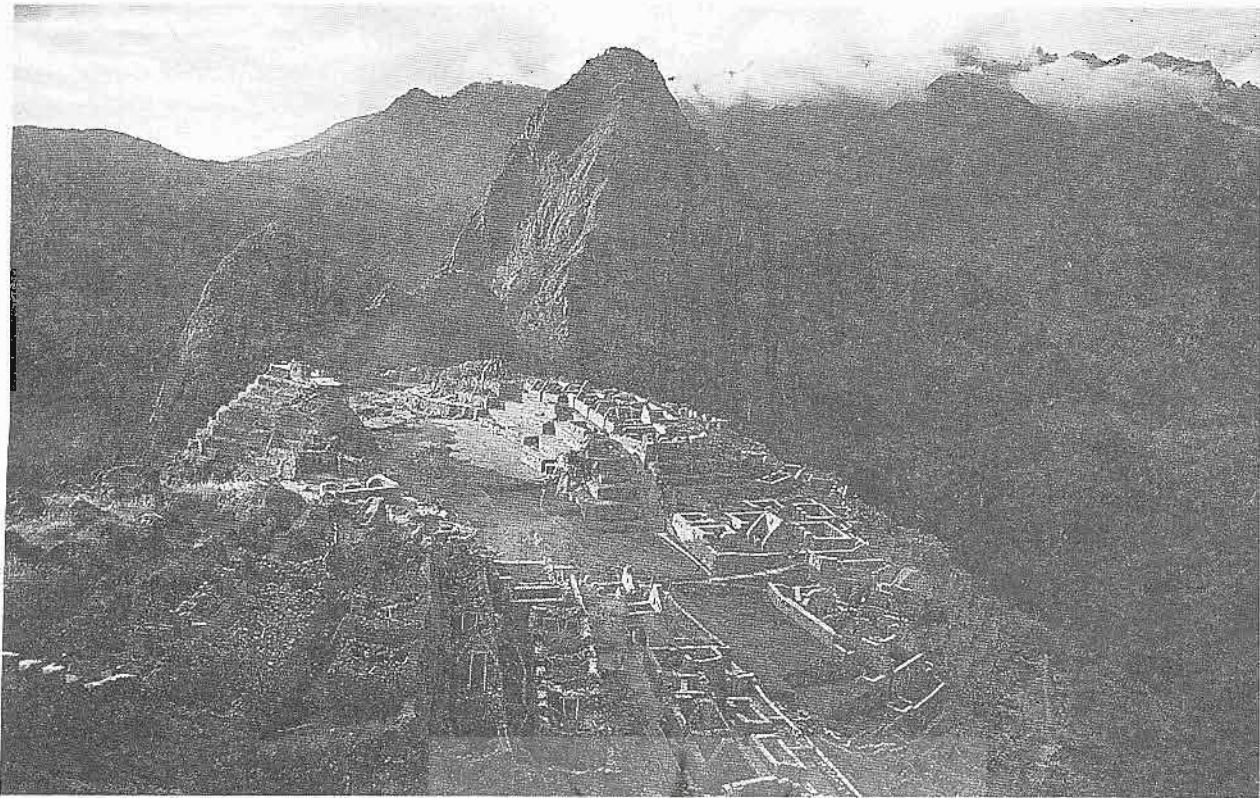
فرهنگ مایایی بین سالهای ۱۲۰۰ و ۱۵۱۷ رو به زوال گذاشت. در حدود ۱۴۵۰، پس از انحلال اتحادیه، مراکز عمده جمعیت به دولتهای کوچکی مبدل شدند و قربانی کردن انسان مراسم مذهبی مشترک همه آنان گردید. ورود اسپانیاییها به دوره کوتاه شکوه فرهنگی آنها پایان داد.

در دوره‌های کلاسیک و پس از کلاسیک، این شهرهای بزرگ، الگوی طرحی مجلل و موزون بودند: کاخها، معابد، زمینهایی برای بازی با توپ، رصدخانه‌ها، حمامها، گذرگاههای طاقدار و مقبره‌ها.

برجسته‌ترین جلوه پیکره‌سازیهایی مایایی پیکره‌های نیم‌برجسته است که به طور عمده روی الواح منقوش قائم ساخته می‌شد و تصاویر ایزدان و انسانها یا ردیف خطوط رمزی را با ظرافت به نمایش در می‌آورد. موفق‌ترین نمونه هنر نقاشی دیواری از لحاظ ترکیب‌بندی و طراحی در بونامپاک است که محل نبردها، دسته‌های راهپیمایان و زندانیان را نشان می‌دهد.

خوزه لوئیس مارتینس

در دوران کلاسیک، بین ۲۵۰ تا ۹۰۰ میلادی، دنیای مایاها در اوج شکوفایی خود بود. در این دوره شهرهایی چون یاکسچیلان، بونامپاک و بالکونه در چیاپاس، کوبیرنگوا و کوبان در هندوراس، و پیدراس نگراس در گواتمالا بنا گردیدند. معماری، پیکره‌های نیم‌برجسته، نقاشیهای دیواری، موزائیک‌سازی، الواح منقوش قائم و قربانگاههای این شهرها مشهور بود. در همان دوره، نجوم، ریاضیات، محاسبات تقویمی، و نوعی خط هیروگلیف نیز توسعه یافت. قدرت سیاسی در دست کاست روحانیون بود. در اواسط قرن نهم، به دلایلی که هنوز کاملاً مشخص نشده است، و شاید به فرسایش خاک و بروز مخصصات مسلحانه مربوط باشد، این مراکز مسکونی و مذهبی متروک گردید. در همین دوره، نفوذ توتکها به تدریج محسوس‌تر و نشانه‌های پرستش کوئتزاکواتل مشاهده می‌شود. در آغاز قرن یازدهم، شهرهای جدیدی چون ایتزا، اوکسمال و کابا، بنا گردیدند. اتحادیه مایایان ایجاد شد و نیروهای شهری به همان نام را با قوای چینن ایتزا و اوکسمال متحد کرد.



## قلمرو «چهار منطقه» اینکاها

در ۱۴۹۲، توپاک اینکا یوپانکی (۱۴۹۳-۱۴۷۱)، دهمین امپراتور این خاندان بیست و چهار سال بود که بر «قلمرو چهار منطقه» تا اوآنین سربو، که حدود ۹۰۰/۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت داشت، حکومت می کرد.

حکومت اینکا، به عبارت دقیق تر، نه امپراتوری بلکه مجموعه ای از مناطق و اقوام پراکنده ای بود که در بسیاری از موارد بر استقلال خود سخت پافشاری می کردند، اما با این حال روابط

اقتصادی و سیاسی نیرومندی آنها را با یکدیگر متحد نگه می داشت؛ مرکز این دستگاه حکومتی در شهر کوزکو در جنوب پروی فعلی بود. یوپانکی پس از کناره گیری پدرش پاچاکوتیک بر تخت نشست. او ماسکاپایچا (سریندی از عنوانی رنگ به نشانه قدرت کامل) را به سر می بست و قدرتی مطلق داشت.

اما قدرت مطلقه اینکا، بیشتر ظاهری بود تا واقعی. اینکا در رأس

اداره ای پیچیده و متمرکز قرار داشت. دسته ای از مأموران اداری مدام در سرزمینهای متبوع سفر می کردند و مواظب اوضاع بودند سرشماری می کردند، بر کارها و پرداخت خراج نظارت داشتند و نظم اجتماعی را برقرار می ساختند. همه رشته های این شبکه گسترده تار عنکبوتی به مرکز سیاسی و نمادین حکومت در کوزکو، شهری باشکوه با میدانهای وسیع، بناهای پر ابهت، کاخها و معبد، متصل می شد. چنده قرارگاه و دژ که در سراسر این قلمرو پراکنده بودند به خاطر خلوص خطوط معماری و استحکام و کیفیت بنایی شان برجستگی نمایی دارند.

اما قدرت اینکاها قدمت چندانی نداشت. آنها طی کمتر از دو قرن اقتدار خود را بر حدود ۸ میلیون نفر اعمال کردند. برای حفظ همبستگی این مجموعه پهناور، امپراتور چهار منبع عمده در اختیار داشت. اقوام متبوع ناگزیر بودند که به زبان مشترک کچوآ تکلم کنند. برخی از ساکنان مناطق بالقوه ناآرام، به مناطقی که نفوذ اینکاها بر آن بیشتر بود تبعید می شدند و مردم آرام تری جای آنها را می گرفتند و به یکپارچگی بیشتر این موزائیک فرهنگها و اقوام کمک می کردند. شبکه بسیار گسترده ای از جاده ها، که حدود ۲۰/۰۰۰ کیلومتر برآورد شده است، در سراسر کشور کشیده شده بود. این

شبکه جاده های اینکا در خط مستقیمی از کوهستانها و دره های عمیق (کانیونها) به کمک پلنهایی از ایاف لیانا یا پلکان و نردبان عبور می کرد (چون اینکاها هنوز با چرخ آشنا نبودند بهنگام عبور مشکلی نداشتند). در این جاده ها چاسکی ها (دوندگان امدادی، یا پیکهایی که با افراد تازه نفس تعویض می شدند) به سرعت حرکت می کردند و شب را در تامپوها (پناهگاه و انبار آذوقه) بکه در فواصل معین ساخته شده بود، به سر می بردند. این چاپارها نماد همه جا حاضر اقتدار اینکاها محسوب می شدند. پرستش خورشید ایتنی، خدای قبیله ای اینکاها، دین رسمی امپراتوری گردید. در سال ۱۴۹۲، دوران سلطنت

توپاک یوپانکی به پایان خود نزدیک شد. او یک سال بعد به قتل رسید و یکی از پسرانش، اوآیناکا پاک جانشینش شد و دوران پراشوب سلطنت وی (۱۵۲۷-۱۴۹۳) آغاز گردید. از وقایع مهم این دوره فتوحات جدید و مبارزه دو پسرش اوآسکار و آئاتوآلیا بود و او این خط را مرتکب شد که امپراتوری را میان دو پسرش تقسیم کرد. پنج سال پس از مرگ وی این امپراتوری مضمحل شد. اسپانیاییها کارگردانان اصلی این اضمحلال بودند، اما بندر زوال در درون خود امپراتوری بارور شده بود.

دانیل لاواله

بایین: کیبو، رشته های گره دار به اندازه ها و رنگهای متفاوت، که اینکاها برای بیت اطلاعات عددی از آنها استفاده می کردند. کلمه کیبو به زبان کچوایی به معنی «گره» است.

بالا: چشم انداز ماجو بیچو (پرو، ۱۵۰۰-۱۴۰۰)، شهر افسانه ای اینکاها، که در قرن شانزدهم به دلایلی نامعلوم متروک گردید و در ۱۹۱۱ دوباره کشف شد.

